

لائسیتہ یا سکولاریسم: منوچہر صالحی

منوچہر صالحی

لائسیتہ یا سکولاریسم؟

تازہ ترین نوشتہ آقای رامین کامران را کہ با عنوان «نقطہ در مبارزہ» در سایت «ایران لیبرال»^[1] انتشار یافت، خواندم و با این حال نفہمیدم کہ تفاوت سکولاریسم^[2] و لائسیتہ^[3] چیست، زیرا در نوشتہ ایشان ہر چند «مفہوم لائسیتہ» از مفہوم «سکولاریسم» پیشی گرفتہ و مبرود تا ہمہ جا گیر شود، اما از یکسو بہ تفاوت این دو مفہوم پی نبردم و از سوی دیگر نفہمیدم ایشان از کجا و بر اساس کدام آمار و ارقام بہ چنین «حقیقتی» دست یافتہ اند.

برای آن کہ بغرنج را بشکافیم، در این نوشتہ می‌کوشم نشان دہم کہ میان این دو مفہوم تفاوت چندانی وجود ندارد، یعنی کشورہائی کہ در قوانین اساسی خویش دولت خود را «لائیک» نامیدہ اند، پیشرفتہ تر از دیگر کشورہائی نیستند کہ در قوانین اساسی خویش دولت خود را «سکولار» می‌نامند و در ہمین رابطہ آلترناتیو رژیم ولایت فقیہ می‌تواند دولت «سکولار دمکراتیک» و یا دولت «دمکراتیک لائیک» باشد.

یکم یادآوری این نکتہ مهم است کہ لائسیتہ واژہای است یونانی و در عوض واژہ سکولار ریشہ لاتینی دارد. از آنجا کہ در دوران باستان فقط موبدان و کاتبان دین و دبیرانی کہ در دیوان دولتی کار می‌کردند، خواندن و نوشتن را فراگرفتہ بودند و اکثریت نزدیک بہ مطلق جامعہ بی‌سواد بود، در نتیجہ در یونان باستان بی‌سوادان را «لایہ»^[4] می‌نامیدند کہ بہ معنای شخص غیرمتخصص است. در زبان آلمانی ہنوز نیز این واژہ بہ ہمین معنی و مضمون بہ کار گرفتہ می‌شود، یعنی کسی کہ در یک حوزہ علمی و یا کارکردی تخصصی ندارد، «لایہ» نامیدہ می‌شود. با گسترش مسیحیت در اروپا و بہ ویژہ در یونان باستان، از آنجا کہ بیشتر مدارس در اختیار کلیسای مسیحی بود، بنابراین یونانیان ہر کسی را کہ کشیش نبود، «لایہ» می‌نامیدند.

دوم آن کہ واژہ «لائسیتہ» برای نخستین بار در سال ۱۸۷۱ توسط فردیناند بیسون^[5] کہ آموزگار بود و سپس بہ‌خاطر خدمات گرانبہایش در سال ۱۹۲۷ برندہ جایزہ صلح نوبل گشت، در فرانسہ بہ کار گرفتہ

شد. تا آن زمان بیشتر مدارس در اختیار کلیسا کاتولیک قرار داشتند و با آن که نزدیک به ۸۰ سال از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه گذشته بود، هنوز در مدارس دولتی اصول دین تدریس می‌شد. به همین دلیل بیسون خواهان تأسیس مدارس شد که در آن تعلیمات هیچ دینی تدریس نشود. به عبارت دیگر، مدارس که او در پی ایجاد آن بود، باید مدارس فرادینی، یعنی مدارس لائیسیته می‌بودند. از آن به بعد این واژه در زبان فرانسه جا افتاد و پارلمان فرانسه در سال ۱۹۰۵ قانون جدائی کلیسا از دولت را با اکثریت رای بسیار اندکی تصویب کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، پارلمان فرانسه در سال ۱۹۴۶ قانون اساسی نوینی را تدوین کرد که در آن برای نخستین بار قید شده بود «فرانسه یک جمهوری تجزیه‌ناپذیر، لائیک، دمکراتیک و اجتماعی است.» با این حال میان مفاهیم لائیسیم و لائیسیته باید توفیر گذاشت، زیرا لائیسیم مفهوم و مکتبی است که در مبارزه با ایدئولوژی ضد دینی به وجود آمد، اما مفهوم «لائیسیته» در کنار خواست جدائی دین و دولت، خواهان برابری همه ادیان است که مردم یک کشور پیرو آنند. همچنین بنا بر اصول «لائیسیته» دولت باید به همه ادیان و جهان‌بینی‌های سیاسی احترام بگذارد و هیچ یک از آنها را برتر از دیگران نداند. به عبارت دیگر، دولت لائیک در برابر ایدئولوژی‌های دینی و سیاسی باید بی‌طرف باشد. نگاهی به تاریخ فرانسه و ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد که در فرانسه، احزاب و نیروهای سیاسی با تحقق لائیسیته کوشیدند دولت را از چنبره نفوذ کلیسای کاتولیک رها سازند، در حالی که در ایالات متحده هدف از جدائی کلیسا و دولت آن بود که کلیسا در برابر دولت از استقلال برخوردار گردد.

سوم آن که در حال حاضر فقط در قوانین اساسی ۱۶ کشور جهان می‌توان رد پای دولت لائیک را یافت. این کشورها عبارتند از آذربایجان، آلبانی، اکوادور، اوروگوئه، ترکیه، پرتغال، چک، چین، ژاپن، کره جنوبی، کوزوو، کوبا، فرانسه، قبرس (بخش یونانی نشین)، مکزیک و هندوستان. با این حال «لائیسیته» این دولت‌ها با یکدیگر دارای توفیرهای زیادی است. از این میان ۴ دولت پرتغال، چک، فرانسه و بخش یونانی‌نشین قبرس عضو اتحادیه اروپا نیز هستند، در حالی که دیگر دولت‌های عضو این اتحادیه خود را دولت لائیک نمی‌نامند. با این حال همه این کشورها باید از منشور و میثاق اتحادیه اروپا پیروی کنند و می‌بینیم که میان ارزش‌های دولت لائیک و سکولار در این اتحادیه تفاوت چندانی وجود ندارد. در فرانسه با آن که در قانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ جدائی کامل کلیسا و دولت تدوین شده است، اما در این

کشور تمامی اعیاد مسیحیت تعطیل عمومی است، یعنی حکومت لائیک فرانسه که باید در برابر ادیان بیطرف باشد، برای مسیحیت ارجحیت بیشتری قائل است و در برابر اعیاد و مراسم دینی اسلام از خود حتی واکنشهای نژادپرستانه نشان می‌دهد. همچنین در برخی از ایالت‌های فرانسه به‌خاطر معاهده‌ای که از گذشته میان کلیسای رومی- کاتولیک و حکومت‌های ایالتی بسته شده بود، «لائیسیته» نمی‌تواند به‌طور کامل پیاده شود. عین همین وضعیت در کشور پرتغال نیز وجود دارد. در ترکیه اما «لائیسیته» به این معنی است که نهادهای دینی باید به‌طور کامل زیر کنترل نهادهای دولتی باشند. در این کشور همه امامان مساجد ترکیه در دانشگاه‌های دینی وابسته به دولت آموزش می‌بینند و پس از تحصیل کارمند دولت می‌شوند و از صندوق دولت حقوق دریافت می‌کنند و نمی‌توانند علیه سیاست‌های دولت سخنی بگویند. همچون ایران، موضوع و متن سخنرانی امامان مساجد در نماز جمعه‌ها توسط «اداره امور دینی» که نهادی دولتی است، تدوین می‌شود. [6] همچنین زنانی که در ادارات دولتی کار می‌کنند و یا در مدارس و دانشگاه‌های ترکیه تحصیل می‌کنند، نباید موهای خود را با روسری بپوشانند. با این حال با به قدرت رسیدن رجب اردوغان روند ضد لائیسیته در ترکیه شتاب بیشتری یافته است و لائیسیته ترکیه که از همان آغاز پدیده‌ای ضد لائیسیته بوده، از هر گونه محتوی تهی شده است.

چهارم آن که نگاهی به تاریخ اروپا آشکار می‌سازد که تا پیش از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه این اندیشه حاکم بود که دولت مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، یعنی پادشاهان دولت‌های فئودال اروپا خود را نماینده برگزیده مسیح می‌دانستند و بدون پشتیبانی کلیسای کاتولیک دولتی مرتد و ضد دین بودند. اما جنگ‌های مذهبی که سی سال شیرازه اروپا را درهم نوردید، سرانجام سبب شد تا دولت‌های اروپائی بپذیرند که مسیحیت دارای مذاهب مختلف است و دولت‌های اروپائی باید امنیت پیروان همه مذاهب مسیحی را تأمین و تضمین کنند. با پیروزی جنبش استقلال آمریکا که سبب پیدایش ایالات متحده آمریکا گشت و انقلاب کبیر فرانسه که وحدت کلیسا و اشرافیت فئودال را در این کشور نابود ساخت، کلیسای مسیحیت مجبور شد به تدریج به مشروعیت عرفی دولت سکولار و لائیک تن در دهد، زیرا دولت مدرن که در ایالات متحده اروپا و فرانسه تحقق یافت، مدعی شد که مشروعیت خود را از رأی مردم می‌گیرد و نه از خدا و مسیح.

اینک نیز بیشتر دولت‌های غربی هر چند در قوانین اساسی خود با

صراحت مدعی لائسیته نگشته‌اند، با این حال به گونه‌های مختلف حکومت‌هایی هستند مبتنی بر جدائی دولت از دین و مدعی بی‌طرفی در برابر نهادهای ادیان مختلف.

البته کلیسای کاتولیک به آسانی تن به پذیرش دولت سکولار و یا لائیک نداد. این کلیسا برای نخستین بار در سال ۱۹۶۵ با برگزاری دومین کُنسِل واتیکان پذیرفت که دولت می‌تواند تا حدی لائیک باشد. در عوض کلیساهای ارتدوکس و پروتستانت به مثابه ادیان دولتی قادر به پذیرش سکولاریسم و لائسیته نیستند و فقط با تکیه به انجیل که در آن مسیح یادآور شده است که پیروان او باید از فرامین حکومت‌ها تبعیت کنند، به سکولاریسم و لائسیته تن در داده و حاضر به پذیرش دولت سکولار دمکراتیک شده‌اند.

اما در ایران چه می‌گذرد؟

تاریخ پیشااسلام ایران نشان می‌دهد که پادشاهان ایران باستان «خدا-شاه» بوده‌اند، یعنی مشروعیت خود را از خدا می‌گرفته‌اند. تئوری «نور ایزدی» که خواجه نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» از آن سخن گفته است، آشکار می‌سازد تا زمانی که شاه در جهت عدالت گام بردارد، از پشتیبانی الهی برخوردار است و همین که از این مسیر دور شود، از «نور ایزدی» محروم می‌گردد که سرانجام آن سقوط پادشاه و سلطنت او خواهد بود.

پس از اسلام نیز قدرت سیاسی به دست خلفا افتاد که در آغاز از پیروان نزدیک پیامبر بودند، یعنی از آن پس به وزن و جایگاه دین در دولت افزوده شد و احکام دین به قوانین دولتی بدل گشتند. با پیدایش عباسیان خلافت که دین را نمایندگی می‌کرد، به قدرت استبدادی امپراتوری اسلام بدل شد. با پیدایش حکومت‌های منطقه‌ای، شاهان این مناطق باید مشروعیت خود را از خلیفه اخذ می‌کردند و خود را نماینده خلیفه در سرزمینی که فتح کرده بودند، می‌نامیدند و همچنین بخشی از مالیات‌های خود را باید به خزانه خلیفه می‌ریختند.

با پیروزی مغولان و نابودی خلافت عباسیان دوران هرج و مرج گسترش یافت تا از بطن آن دو نیروی نوین روئیدند. یکی پیدایش دولت عثمانی بود که در دوران مغولان دولتی کوچک بود و پس از آن به دولتی نیرومند بدل گشت و پادشاهان آن خود را خلیفه جهان اسلام نامیدند و به این ترتیب ساختار سیاسی دولت دینی را بازتولید کردند و دیگری دولت صفویه بود که از آغاز پیدایش خویش دولتی دینی

بود و با تبدیل دین شیعه به دین رسمی توانست دولت باستانی ایران را بازسازی کند.

تا پیدایش انقلاب مشروطه کم و بیش این وضعیت وجود داشت. برخلاف فرانسه که طبقه تازه به دوران رسیده بورژوازی موتور انقلاب و دگرگونی‌های اجتماعی و تبدیل دولت پادشاهی مطلقه به دولت جمهوری دمکراتیک بود، انقلاب مشروطه را روشنفکرانی که از «فرنگ» بازگشته بودند، به همراه بازاریان و بخشی از روحانیت توانستند به پیروزی رسانند. انقلاب کبیر فرانسه انقلابی اجتماعی بود، زیرا نه فقط مناسبات سیاسی، بلکه مناسبات تولیدی را نیز دگرگون کرد. اما انقلاب مشروطه انقلابی سیاسی بود و با تحقق قانون اساسی مشروطه کوشید به حکومت استبدادی که بر پایه مشروعیت الهی استوار بود، پایان دهد و حکومت منتخب مردم را جایگزین آن سازد. از آنجا که روحانیت در انقلاب مشروطه نقشی تعیین کننده داشت و بازاریان ایران نیز افرادی دین‌باور بودند، به همین دلیل انقلاب مشروطه را باید انقلابی «ناقص» نامید، زیرا نتوانست جدائی دولت از دین را متحقق گرداند.

با پادشاهی رضا شاه جدائی دولت از دین تا اندازه زیادی تحقق یافت. بخش بزرگی از روحانیت خانه نشین گشت و بخشی نیز دنباله رو حکومت شد. اما با سقوط رضا شاه روحانیت دوباره پا به میدان سیاست نهاد و در آغاز در پیروزی جنبش ملی کردن صنایع نفت از حکومت دکتر مصدق پشتیبانی کرد و پس از آن که آشکار شد مصدق حاضر به پذیرش سلطه دین بر حکومت نیست، به همکاری با کودتاگران پرداخت و با بسیج اوباشان توانست در کودتای ۲۸ مرداد نقش آفرین باشد. بازگشت محمدرضا شاه به سلطنت سبب شد تا روحانیت از حقوق ویژه‌ای برخوردار گردد. با این حال بخشی از روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی حاضر به پذیرش «انقلاب سفید» نبود و بر این گمان بود که در نتیجه این اصلاحات دین و روحانیت به حاشیه رانده خواهند شد و در نتیجه به مخالفت با اصلاحات و همچنین قراردادی که حکومت ایران با ایالات متحده بسته بود، پرداخت که بر اساس آن سربازان آمریکائی که در ایران بودند، در صورت ارتکاب جرم نباید در دادگاه‌های ایران محاکمه می‌شدند. آیت الله خمینی این قرارداد را «کاپیتولاسیون» نامید. همچنین بنا بر قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی زنان در تعیین نمایندگان این مجالس از حق رأی برخوردار گشته بودند و همچنین نمایندگان نباید حتمن به قرآن سوگند می‌خوردند. به این ترتیب روحانیتی که خواستار شرکت در قدرت سیاسی بود، این قوانین

را مخالف شریعت اسلام نامید و مردم را به شورش دعوت کرد. با رخداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رهبری جنبش سیاسی ضد پهلوی از دست نیروهای سکولار و لائیک ربوده شد و به دست نیروهای دین‌گرا افتاد. بنابراین پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ به رهبری خمینی حادثه‌ای غیرقابل پیش‌بینی نبود و بلکه استمرار روندی بود که با ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شده بود. با پیروزی این انقلاب دولت دینی ضد دمکراتیک بر دولت عرفی استبدادی پهلوی چیره شد و استبداد ولایت مطلقه جانشین استبداد پادشاهی پهلوی گشت.

با بررسی این روندهای تاریخی آشکار می‌شود که جامعه ایران جامعه‌ای بسیار محافظه‌کار و دین‌باور است. انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری و شورای شهرها آشکار ساخت که اکثریت مردم هر چند آیت‌الله خامنه‌ای را مسئول کاستی‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌دانند، اما همچنان از بخش دیگری از روحانیت پیروی می‌کنند. گزینش لیست ۲۰ نفره‌ای که از سوی آیت‌الله رفسنجانی و حجت الاسلام خاتمی در رابطه با انتخابات مجلس خبرگان در تهران ارائه شد و ۱۹ تن از آن لیست توسط مردم برگزیده شدند، نشان می‌دهد که مردم در فقدان احزاب سکولار و لائیک، همچنان از رهبران «اصلاح‌طلب» دین‌باور پیروی می‌کنند. همچنین انتخابات لیست ۲۰ نفره پیشنهادی از سوی حجت الاسلام خاتمی برای شورای شهر تهران بار دیگر نشان داد که مردم از خواست «تحریم» رهبران احزاب سکولار و لائیکی که در انیران می‌زیند، پیروی نمی‌کنند.

ادامه استمرار جمهوری ولایت فقیه در ایران سبب شده است تا اندیشه جدائی دولت از دین به تدریج از رشد برخوردار گردد، زیرا فساد مالی و اخلاقی که در این ۴۰ سال در جامعه حاکم شده است، به تدریج برای اکثریت مردم آشکار ساخته است که روحانیت توان اداره یک جامعه مدرن را ندارد. همچنین وجود بیش از ۱۵ میلیون مردمی که در زیر خط فقر می‌زیند، نیروئی است که می‌تواند تمامی ساختارهای سرکوب این حکومت دین‌سالار را نابود سازد. برای پیشبرد مبارزه سرنوشت ساز رهائی ایران از بختک ولایت مطلقه فقیه بهتر است مردم را گرفتار بحث‌های روشنفکرانه دولت لائیسیت و سکولار نکنیم. مهم آن است که جامعه ما گامی در جهت جدائی دولت از دین بردارد. دولت آینده چه سکولار دمکراتیک باشد و چه دمکراتیک لائیک، دولتی خواهد بود مدرن که می‌تواند در تحقق هم‌برابری مردم ایران نقشی بزرگ بازی کند.^[7]

پا نوشتها :

[1] <http://www.iranliberal.com/showright-spalt.php?id=2714>

[2] Säkularismus/ Secularism

[3] Laizität/Laïcité

[4] Laïcité

[5] Ferdinand Buisson

[6] Bekim Agai: „Islam und Kemalismus in der Türkei“, 2004

[7] برای آگاهی بیشتر از مفهوم و پدیده سکولاریسم بنگرید به کتاب من با عنوان «سکولاریسم و ضد سکولاریسم». این کتاب در سایت من موجود است و می‌توان آن را رایگان دانلود کرد.

رضا شهابی زندانی سیاسی است

بیانیه جمعی از کارگران، فعالان سیاسی، دانشجویان و دانشپژوهان
برای آزادی رضا شهابی.

رضا شهابی زندانی سیاسی است؛

هرچند خواسته‌های رضا شهابی منفی، سندیکایی، مدنی، انسانی و تنها پافشاری بر بدیهی‌ترین حقوق کارگر، حتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری، باشند. در نظامی سیاسی که اعتراض به پایمال شدن بدیهی‌ترین حقوق کارگر و معلم و دانشجو و هر انسان آزاده با شلاق و

زندان پاسخ داده می‌شود، هر خواسته‌ی انسانی خواسته‌ای سیاسی است.

رضا شهابی زندانی سیاسی است.

جایی که پافشاری بر حق حیات، بر پرداخت حقوق‌های ماه‌ها عقب‌افتاده، خواست گرسنه نماندن کارگر و خانواده‌اش، خواست امنیت شغلی و درمانی، خواست زندگی شرافتمندانه و شایسته‌ی کرامت انسانی، خواست آزادی اعتراض به ظلم و جور، پاسخی جز تحقیر و توهین و ضرب و شتم و شلاق و زندان نمی‌گیرد، هر خواسته‌ای سیاسی است.

رضا شهابی زندانی سیاسی است.

جایی که احقاق حق در چارچوب قوانین جاری کشور سزایی جز زندان، و در زندان، محرومیت از بدیهی‌ترین حقوق زندانی را ندارد، خواست احقاق حق، خواسته‌ای سیاسی است.

جان رضا شهابی در خطر است.

رضا شهابی، زندانی سیاسی دلیر و شریف را آزاد کنید.

زندانیان سیاسی گوهردشت را آزاد کنید.

زندانیان سیاسی را آزاد کنید.

گردهمایی کارگران شرکت واحد، دانشجویان، بازنشستگان و معلمان

۱۰ صبح دوشنبه ۳ مهرماه در مقابل وزارت کار

برای آزادی کارگر زندانی رضا شهابی



پیام هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران به هشتادوسومین کنگره انجمن جهانی قلم

“آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی
بی‌هیچ حصر و استثناء حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد،
گروه

یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد”

(اصل اول منشور کانون نویسندگان ایران)

اعضای محترم انجمن جهانی قلم

درود!

برگزاری هشتادوسومین کنگره انجمن جهانی قلم را به اعضا و همه
نویسندگانی که دغدغه زیستن در جهانی آزاد و برابر دارند، شادباش
می‌گوییم. کانون نویسندگان ایران که تا چند ماه دیگر (آوریل

2018) وارد پنجاهمین سال تاسیس خود می‌شود از فرصت پیش‌آمده برای سخن گفتن با اعضای انجمنی که در بالای هدف‌های خود پاسداری از آزادی بیان را قرار داده، خرسند است. این همان هدفی است که کانون نویسندگان ایران بر اساس آن تشکیل شده است و در راهش، در رژیم گذشته و کنونی، همواره متحمل فشار و آزار و ممنوعیت و سرکوب بوده است. بازداشت و زندان و احضار پیاپی اعضای این تشکل از زمان تاسیس آن و بعدها به قتل رساندن برخی از آنها در پروژه‌هایی که ماموران امنیتی طراحی کرده بودند، فقط گوشه‌ای از شرایط خشونت‌بار و سبانه‌ای است که کانون در طول سالیان حیات خود با آن روبرو بوده و هست. این رویه همچنان ادامه دارد و در شکل‌های دیگر تکرار می‌شود. برای درک بهتر این وضعیت شاید دانستن این نکته کافی باشد که کانون برای انجام فعالیت‌هایش حق داشتن حتی یک اتاق را به نام خود ندارد و گاه جلساتی که در منزل اعضا برگزار می‌کند با تهدید ماموران امنیتی مواجه می‌شود. سال گذشته با هجوم ماموران به محل برگزاری مجمع عمومی کانون که منزل شخصی یکی از اعضا بود، از تشکیل آن جلوگیری کردند؛ کاری که در این سال‌ها بارها تکرار شده است. ممانعت از برگزاری مراسم و جلسات ادبی و پرونده‌سازی امنیتی برای اعضا و . . . گستره‌ی این برخوردها به کانون محدود نیست و عرصه‌های دیگر را نیز دربر دارد. هم‌اکنون چندین خبرنگار، وبلاگ‌نویس و کسانی که عقاید خود را در سطح عمومی ابراز داشته‌اند در زندان هستند و حتی بعضی از آنها حکم اعدام گرفته‌اند. شماری از فعالان حقوق زن، کنشگران حقوق کودک و اعضای تشکلهای کارگری در زندان هستند. در همین روزها (و احتمالاً زمانی که شما این پیام را می‌شنوید) چندین زندانی از همین نوع که برشمردیم، برای اعتراض به پایمال شدن حقوق اولیه‌اشان نزدیک به پنجاه روز است که در اعتصاب غذا بسر می‌برند.

همکاران عزیز!

در بیان نتیجه‌ی چند دهه اعمال سانسور و کاربرد سیستماتیک سیاست‌های فرهنگی حاکمیت در عرصه‌ی ادبیات و هنر، همین بس که در کشور 80 میلیونی ایران تیراژ کتاب به سیصد نسخه رسیده و خودسانسوری به مثابه‌ی تابعی از سانسور، بیدادگرانه و موریانه‌وار به جان فرهنگ انسانی افتاده است و هر دم آن را پوک‌تر می‌کند. در جهان قرن بیستویکم متأسفانه هنوز جایی، جاهایی وجود دارد که نویسندگان مجبورند برای انتشار کتاب خود از دولت مجوز بگیرند و اثر خود را ابتدا از چشم ماموران دولتی بگذرانند و سپس

منتشر کنند؛ ایران یکی از این معدود کشورهاست. عرصه‌ی هنر، از موسیقی تا سینما و از تئاتر تا رقص نیز از ویران‌گری سانسور در امان نیست. طرفه آن‌که نیمی از جمعیت؛ یعنی زنان حق وارد شدن به بعضی از هنرها را ندارند. کانون نویسندگان ایران در کنار تلاش‌های دیگر، برای توجه بیشتر جامعه به اثرهای مخرب سانسور و مبارزه با آن، نزدیک به یک دهه است که روز سیزدهم آذر را روز مبارزه با سانسور در ایران نام‌گذاری کرده است.

با وجود همه‌ی تنگناهایی که دولت‌ها در نیم قرن عمر کانون بر فعالیت آن تحمیل کردند این تشکل از هدفهای اساسی خود گامی به عقب برنداشت و مبارزه‌اش را با سانسور حکومتی، دفاع از آزادی بیان و حقوق صنفی و حیثیت اجتماعی نویسندگان ادامه داد. این راه‌ناگزیر نویسندگانی است که یقین دارند شکوفایی ادبیات و هنر و هر نوع ابراز وجود آدمی جز با آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا ممکن نیست.

نویسندگان آزاده!

امیدواریم هشتادوسومین کنگره‌ی انجمن جهانی قلم با نتیجه و موفقیت بسیار برگزار شود. با توجه به هدفهای تعریف شده، بی‌تردید برای این انجمن موفقیت معنای دیگری جز بسط هرچه بیشتر آزادی بیان در جهان و از میان بردن موانع پیش روی آن ندارد. هر ذره عقب راندن سانسور و رها کردن قلم از شر آن برای کانون‌ها و انجمن‌هایی مانند انجمن قلم یک پیروزی محسوب می‌شود. کانون نویسندگان ایران خود را جزو جامعه‌ی جهانی اهل قلم می‌داند و انتظار دارد در مسیر ناهموار کوشش‌هایش و در شرایطی که گوشه‌ی بسیار کوچکی از آن را توصیف کردیم، از حمایت‌های معنوی انجمن قلم و نویسندگان آزاد اندیش جهان برخوردار شود.

اگر چهره‌ی جهان اکنون خونین است، اگر جهل و عقب‌ماندگی به صورت بمب میان مردم منفجر می‌شود و قربانی می‌گیرد، اگر رنج و اندوه و فقر و بی‌سوادی در جای جای جهان زندگی بسیاری از انسان‌ها را تیره و تار کرده است و صدها "اگر" دیگر از این دست . . . یکی از دلایلش به عقب رانده شدن قلم‌های مستقل و شریف و انسان‌گرا و تحدید آزادی بیان از سوی دولت‌ها و جریان‌هایی است که از چنین وضعیتی سود می‌برند. وظیفه‌ای که ما به عنوان نویسنده بر عهده داریم رهایی این قلم‌هاست تا بیشتر و بیشتر به عرصه بیایند. درود بر کوشش شما.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

16 سپتامبر 2017 (25 شهریور 1396)

برای آزادی رضا شهابی: نامه سندیکاهای فرانسه به مقامات دولت فرانسه

برای آزادی
رضا شهابی
نامه سندیکاهای فرانسه به مقامات فرانسوی

آقای رئیس جمهوری فرانسه

کاخ الیزه

55، خیابان فوبورگ سنت اونوره

75008 پاریس

پاریس، 14 سپتامبر 2017

آقای رئیس جمهور

سازمان های ما مایل اند توجه شما را به وضعیت آقای رضا شهابی،
عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه
(ایران) جلب کنند. پس از تحمل 5 سال زندان در گذشته، ایشان

دوباره زندانی شده است.

در سال 2010، او به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به شش سال زندان محکوم شده است. تنها «جرم» او دفاع از حق اعتصاب و ایجاد تشکلات سندیکائی مستقل بود.

او که به دلایل پزشکی آزاد شده بود، به رغم توصیه پزشک که زندانی شدن او را مناسب نمی دانستند، در 9 اوت امسال مجبور شد برای گذراندن سه ماه باقی مانده از محکومیتش، خود را به زندان رجائی شهر کرج معرفی کند.

مقامات ایرانی به همین نیز بسنده نکردند. به بهانهء عدم تطابق قانونی آزادی او در سال 2016 به دلایل پزشکی، مقامات زندان یک سال دیگر به دوره زندان او افزوده اند.

برای اعتراض به محکومیت جدید، رضا شهابی به محض ورود به زندان رجائی شهر، دست به اعتصاب غذا زد. شرایط حبس در این زندان بسیار سخت است.

رضا شهابی از مشکلات سلامتی متعددی رنج می برد (مثل نارسائی کلیه، آرتروز شدید که نتیجهء وخامت چهار مهره پشت او ست). در صورت عدم دسترسی به درمان خطر فلجی او وجود دارد.

محکومیت زندان او نقض آشکار حقوق انسانی و کنوانسیون های سازمان جهانی کار است. در حالی که جمهوری اسلامی ایران عضو این سازمان وابسته به سازمان ملل متحد است.

علاوه بر مورد رضا شهابی که ما خواستار آزادی فوری اش هستیم، شماری از فعالان سندیکائی دیگر در زندان های ایران می پوسند، از جمله اسماعیل عبدی از انجمن صنفی معلمان و در روزهای اخیر، محمود بهشتی لنگرودی. این زندانیان با خطر محکومیت های شدید روبرو هستند که اجرای حکم به داوری و تمایل مقامات مسئول وابسته است. از بین آنان، می توان از دو فعال کارگری عضو سندیکای شرکت واحد، ابراهیم مددی و داود رضوی و نیز محمود صالحی، مدافع قدیمی حقوق کارگران ایران نام برد. متأسفانه این فهرست کامل نیست. ما برای ارائه پرونده کامل تر آماده هستیم.

در سال 2014 و 2015، دو مسئول سندکائی در زندان فوت کردند. در هر اول ماه مه، تعداد زیادی محکوم می شوند. در جریان دستگیری های

پیشگیرنده در آستانه روز کارگر، صدها فعال کارگری برای مدت چند هفته و حتی ماه ها به زندان می افتند. برخی از آنان هنوز در زندان ها می پوسند.

یادآوری می کنیم که سندیکاها در ایران ممنوع اند. فعالیت سندیکائی، فرد را با خطر محکومیت به اعدام، زندان های طولانی، اخراج از کار و حتی مصادره اموال روبرو می سازد.

به رغم عادی سازی ادعائی، نظام سیاسی کشور یکی از سرکوبگر ترین کشورها برای فعالان سندیکائی است. نقض حقوق انسانی بسیار گسترده است. این کشور پس از چین، بزرگترین تعداد اعدام (اعدام های در ملاء عام) را در جهان انجام داده است.

آقای رئیس جمهور، ما فکر می کنیم که در حیطه قدرت شماست تا پیش مسئولان حکومت ایران و به ویژه آقای حسن روحانی که در سال گذشته به دعوت رسمی از فرانسه دیدار کرد، واکنش نشان دهید. زندگی سندیکالیست های محکوم به زندان به آن وابسته است. فرانسه که در سازمان جهانی کار حضور دارد، باید در چارچوب آن بکوشد تا کشورهای عضو این سازمان به مصوبات و کنوانسیون های آن احترام بگذارند. ضروری ست که جمهوری اسلامی ایران احترام به این کنوانسیون ها را در کشورش تضمین کند و نتیجهء عملی آن، آزادی فعالان سندیکائی و زندانیان عقیدتی و توقف قطعی تعقیب کارگران و فعالان سندیکائی ست.

آقای رئیس جمهور، احترامات فائقه ما را بپذیرید.

کامی بلان رئیس عفو بین الملل فرانسه Amnesty Internationale

لوران برژه، دبیرکل سندیکای سِ اِ فِ دِ تِ CFTD،

فیلیپ مارتینز، دبیر کل سِ ثِ تِ CGT،

برناردت گروآزون دبیرکل اِ فِ اِ سِ او FSU،

لوک بری، دبیرکل اونسا UNSA،

اریک برنیل و سسیل گونداری دبیران سندیکای سولیدر Solidaire

آقای ژان-ایو لودریان، وزیر امور خارجه فرانسه

37، خیابان ساحلی اورسری

75351 پاریس

پاریس، 14 سپتامبر 2017

آقای وزیر

سازمان های ما مایل اند توجه شما را به وضعیت آقای رضا شهابی، عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه (ایران) جلب کنند. پس از تحمل 5 سال زندان در گذشته، ایشان دوباره زندانی شده است.

در سال 2010، او به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به شش سال زندان محکوم شده است. تنها «جرم» او دفاع از حق اعتصاب و ایجاد تشکلات سندیکائی مستقل بود.

او که به دلایل پزشکی آزاد شده بود، به رغم توصیه پزشک که زندانی شدن او را مناسب نمی دانستند، در 9 اوت امسال مجبور شد برای گذراندن سه ماه باقی مانده از محکومیتش، خود را به زندان رجائی شهر کرج معرفی کند.

مقامات ایرانی به همین نیز بسنده نکردند. به بهانه عدم تطابق قانونی آزادی او در سال 2016 به دلایل پزشکی، مقامات زندان یک سال دیگر به دوره زندان او افزوده اند.

برای اعتراض به محکومیت جدید، رضا شهابی به محض ورود به زندان رجائی شهر، دست به اعتصاب غذا زد. شرایط حبس در این زندان بسیار سخت است.

رضا شهابی از مشکلات سلامتی متعددی رنج می برد (مثل نارسائی کلیه، آرتروز شدید که نتیجهء وخامت چهار مهره پشت او ست). در صورت عدم دسترسی به درمان خطر فلجی او وجود دارد.

محکومیت زندان او نقض آشکار حقوق انسانی و کنوانسیون های سازمان

جهانی کار است. در حالی که جمهوری اسلامی ایران عضو این سازمان وابسته به سازمان ملل متحد است.

علاوه بر مورد رضا شهابی که ما خواستار آزادی فوری اش هستیم، شماری از فعالان سندیکائی دیگر در زندان های ایران می پوسند، از جمله اسماعیل عبدی از انجمن صنفی معلمان و در روزهای اخیر، محمود بهشتی لنگرودی. این زندانیان با خطر محکومیت های شدید روبرو هستند که اجرای حکم به داوری و تمایل مقامات مسئول وابسته است. از بین آنان، می توان از دو فعال کارگری عضو سندیکای شرکت واحد، ابراهیم مددی و داود رضوی و نیز محمود صالحی، مدافع قدیمی حقوق کارگران ایران نام برد. متأسفانه این فهرست کامل نیست. ما برای ارائه پرونده کامل تر آماده هستیم.

در سال 2014 و 2015، دو مسئول سندکائی در زندان فوت کردند. در هر اول ماه مه، تعداد زیادی محکوم می شوند. در جریان دستگیری های پیشگیرنده در آستانه روز کارگر، صدها فعال کارگری برای مدت چند هفته و حتی ماه ها به زندان می افتند. برخی از آنان هنوز در زندان ها می پوسند.

یادآوری می کنیم که سندیکاها در ایران ممنوع اند. فعالیت سندیکائی، فرد را با خطر محکومیت به اعدام، زندان های طولانی، اخراج از کار و حتی مصادره اموال روبرو می سازد.

به رغم عادی سازی ادعائی، نظام سیاسی کشور یکی از سرکوبگر ترین کشورها برای فعالان سندیکائی است. نقض حقوق انسانی بسیار گسترده است. این کشور پس از چین، بزرگترین تعداد اعدام (اعدام های در ملاء عام) را در جهان انجام داده است.

ما فکر می کنیم که در حیطه قدرت شماسست تا پیش مسئولان حکومت ایران و به ویژه آقای حسن روحانی که در سال گذشته به دعوت رسمی از فرانسه دیدار کرد، واکنش نشان دهید. زندگی سندیکالیست های محکوم به زندان به آن وابسته است. فرانسه که در سازمان جهانی کار حضور دارد، باید در چارچوب آن بکوشد تا کشورهای عضو این سازمان به مصوبات و کنوانسیون های آن احترام بگذارند. ضروری ست که جمهوری اسلامی ایران احترام به این کنوانسیون ها را در کشورش تضمین کند و نتیجهء عملی آن، آزادی فعالان سندیکائی و زندانیان عقیدتی و توقف قطعی تعقیب کارگران و فعالان سندیکائی ست.

آقای وزیر، احترامات فائقه ما را بپذیرید.

کامی بلان رئیس عفو بین الملل Amnesty Internationale فرانسه

لوران برژه، دبیرکل سندیکای سِ اِف دِ تِ CFDT،

فیلیپ مارتینز، دبیرکل سِ ژِ تِ CGT،

برناردت گروآزون دبیرکل اِف اِس او FSU،

لوک بری، دبیرکل اونسا UNSA،

اریک برنل و سسیل گونداری دبیران سندیکای سولیدر Solidaire

ترجمه و تکثیر از :

همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - فرانسه

اتحاد بین الملل در حمایت از کارگران ایران - پاریس

بزرگداشت خاطره عباس عاقلزاده پیامها و گفتارها

در سوگ عباس عاقل زاده

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لاییک
ایران

در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در کنار خلیل ملکی و از پشتیبانان دکتر محمد مصدق بود. پنجشنبه، دهم اوت ۲۰۱۷ شمع وجود عباس عاقلی زاده یار دیرینه ما به خاموشی گرائید، بی شک از دست دادن او برای خانواده، دوستان و جنبش آزادی خواهانه مردم ایران ضایعه ای بزرگ است. او بهترین و بیشترین سالهای عمرش را در راه مبارزه برای آزادی، عدالت اجتماعی و برای ایرانی عاری از استبداد و خودکامگی سپری کرد. مبارزه خستگی ناپذیر او توأم با پایبندی به اصولی بود که مسئله استقلال و عدم وابستگی به خارجی سرلوحه فعالیت‌های سیاسیش بود. از این روی او در میان طیف گسترده اپوزیسیون آزادی خواه و مستقل، از اعتبار و احترام خاصی برخوردار است.

در طول دوران مبارزاتیش، علیه نظام پادشاهی چند بار نیز به زندان افتاد و در تب و تاب انقلاب ۱۳۵۷ نماینده جامعه سوسیالیستها در شورای مرکزی جبهه ملی چهارم بود.

بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی از همان ابتدا و بدون هیچ توهمی به مبارزه علیه حاکمین وقت پرداخت.

در این دوران، فعالیت های او در جبهه دمکراتیک مردم ایران متمرکز بود ولی خیلی زود و مانند هزاران مبارز دیگر، ناگزیر به ترك ایران شد. او به آلمان مهاجرت کرد.

در تمام دوران تبعید دست از مبارزه نکشید و در تأسیس و شکل دهی به نهادهای سیاسی، دموکراتیک و آزادیخواه در خارج از کشور در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی نقشی موثر داشت. او یکی از بنیان گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، عضو نخستین شورای هماهنگی و چند دوره آینده آن بود. او همچنین از بنیان گذاران و فعالین شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، کانون دفاع از زندانیان سیاسی و چند تشکل دیگر بود.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت این مبارز خستگی ناپذیر و راستین جنبش آزادی خواهی مردم ایران را به خانواده، دوستان و همه مبارزین راه آزادی تسلیت می گوید.

یاد و خاطرات او همیشه در میان ما زنده خواهد ماند.

داریوش نویدی

۱۲۴ اوت ۱۷، پرتقال

این روزها در غربت و در هجرت جز خبر مصیبت هایی را که بر مردم ایران روا میدارند، تعدیها و بی حرمتیها بر انسانها در هم جای این کرّی خاکی چیز دیگری را کمتر می شنویم. در این وا مصیبتا ناگهان میشنوی که رفقای قدیمیت هجرتی دیگر کرداند، هجرتی که دیگر پایانی بر آن متصور نیست. خبر نبود همیشگی دوست و رفیق گرانمایمان عباس عاقلی زاد، تکان دهند بود وهست. کوچ آخرین عباس برای ما که در تشکیلاتی سیاسی در کنار او و تحت رهبری او برعلیه رژیم ستم شاهی مبارزه میکردیم (و نیز برای آنها که مبارزه به همراه او برعلیه رژیم خونخوار اسلامی را ادامه داداند) بسیار دشوار و سخت است.

رفیق عباس سابق مبارزاتی طولانی خود را تا آنجا که من خبر دارم با حزب زحمتکشان ایران آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۷ مسئول بخش دانش آموزی این حزب بود است. سال ۱۳۳۸ به جرم فعالیت سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران اخراج گردید. در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ عضو کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران بود. در همین ایام در سال ۴۲ که من دانشجویی جوان بودم، به جامعه پیوستم و با نام عباس عاقلی زاد آشنا شدم. هم از توانائی در عرصه تشکیلات سازی و دخالت در جنبش های توده ای از او یاد میکردند. زنده یاد رفیق میرحسین سرشار، تئوریسین برجسته و بی ادعای مارکسیسم، نزد من از عباس با احترام تمام یاد میکرد و او را سمبل مبارزه و پایداری میدانست.

من در آمریکا که بودم دیگر با جامعه نماند بودم، و در همان بدو انقلاب هم با کومله پیوند گرفتم. وقتی که عباس را دیدم، او نه تنها دلخور و دلگیر نشد بود که انتخاب سیاسی مرا تحسین هم کرد. آیا این تعجب آور نیست، که یک کادر بلند پایه تشکیلاتی نسبت به یک فعال قدیمی خود چنین برخورد کند؟ عباس چنین بود، فرقی گرای و فرقی بازی در ذات سیاسی وی جا نداشت؛ او فقط به جنبش میاندیشید. برای مثال به من گفت که به کومله خبر بدهم که اگر مایلند و امکان آن را دارند میتوانند امکاناتی را که او در قسمتی از شمال داشت در اختیار کومله بگذارند، بعدها او و رفقای او (که رفقای قدیمی من نیز بودند) ماهانه مبلغ زیادی را از طریق من به کومله مرتباً کمک مالی میکردند، و نیز کمک های بسیار دیگری از جمله تکثیر چند صد

نسخه‌ای خبرنامه و اطلاعیه‌های کومله و پخش تعداد بسیار زیادی از آن‌ها. در این راه او و رفقای دیگرش که به دلیل امنیتی نامشان را ذکر نمیکنم، بی ترس و محابا و بی هیچ چشم داشتی این کمک‌ها را، علی‌رغم خطرات زیادی که برایشان داشت، ادامه میدادند.

میدانم که رفیق یوسف اردلان بخش دیگری از همکاریهای بی ترس و بی چشم داشت سیاسی عباس را گزارش خواهد کرد. آخرین همکاری سیاسی من و عباس در هجرت عملی شد. اطلاعیه‌ای را که برعلیه جمهوری اسلامی به خاطر اعدام فعالین سیاسی نوشتیم بودم و با امضای تعدادی نشر یافت، امضای عباس را نیز در پای خود دارد. استاد و رهبری اطلاعیه‌ای را که یکی از شگردانش قلمی کرد بود امضاء کرد بود. این برای من افتخاری است و برای وی نشانه‌ی افتادگی و بزرگ منشی انقلابی اش بود.

یاد پایداریهایش در ۱۷ باری که به بندش کشیدند، یاد رفاقتهای صمیمانه‌اش هموار پایدار باد. به خانواده‌ی گرامیش تسلیت میگویم، دست رفاقیش (رفقای قدیمی خود را) به گرمی میفشارم و به یاد عباس در آغوششان میکشم. راهش پر رهرو باد.

عباس عاقلی زاده با ما بدرود گفت، یادش را گرامی و زنده میداریم کا نون همبستگی با جنبش کارگری ایران - هانوفر

بیست و پنجم اوت 2017 برابر با سوم شهریور 1396

زندگی سیاسی عباس در راه آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی سپری شد. مردی خسته ناپذیر در راه رهایی انسانیّت از استثمار و بهره‌کشیها؛ عباس در هر دو رژیم پادشاهی و اسلامی در جهت بوجود آوردن جهانی دیگر گام بر میداشت که در آن برای دگراندیشان تعقیب، دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام نباشد. این مرد مبارز چه دردرون کشورچه دردوران مهاجرت اجباری درجهت همگرایی نیروهای سوسیالیست، کمونیست، دمکرات، مترقی و آزادخواه گامهای مؤثری برداشت. عباس از همان دوران دانش آموزی پای در راه مبارزه برای تحقق آرمانهایش گذاشته بود و همراه با فراز و نشیب های زندگی تا آخر عمر استوار و پایدار به آرمانهایش وفادار ماند.

خاطره اش گرامی و راه و روش اش پر رهرو باد

با بردباری و شکیبائی با همسر و فرزندان، هما، مینا، خلیل و

تمامی همزمانش همدردیم

باید عباس یوسف اردلان

آلمان- هانوفر 25 اوت 2017 سوم شهریور ۱۳۹۶

با درود بـ حضار ارجمند و تسلیت فقدان عزیزمان عباس بـ و بـ و بـ
هما، مینا، و خلیل گرامی.

بر این باورم در آن هنگام که بـ ظاهر عزیزی را از دست می‌دهیم،
اورا در خود جاودانه خواهیم کرد و بـ درازای عمرمان با او آنگونه
که می‌خواهیم خواهیم زیست، یادش گرامی، را پر فراز و نشیب مبارز
با استبداد، و استثمار پر رهرو باد.

رسم بر این است که هرکس خاطره‌ای از عزیز سفرکرد بازگو کند و من هم
چنین خواهم کرد؛ خاطره‌ای بـ ظاهر ساد، اما اکنون که بـ آن می‌نگرم
پس از ۵۴ سال و دوما، پر است از نکاتی قابل تامل.

تیر ما ۱۳۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) برای سپری کردن محکومیت ۳ ما زندان بـ
اتهام رایج آن زمان "اقدام علیه امنیت داخلی کشور" و از آن من
چاشنی توهین بـ مقام سلطنت را هم بـ همراه داشت، بـ زندان شماره
۴ قصر سپردم، در آن زمان زندان شماره ۳ مخصوص زندانیان
سیاسی بود که اکثر زندانیان آن را تودیه‌ای‌ها تشکیل می‌دادند، اما
بعد از دستگیری و محاکمه سران نهضت آزادی (مهندس بازرگان، آیت‌الله
طالقانی، دکتر سحابی و دیگران)، نیمی از زندان شماره ۴ را بـ
زندانیان سیاسی اختصاص داد بودند (حال این امر بـ خواست آقایان
نهضت آزادی بود است یا نه مطلب دیگریست) و نیم دیگر در اختیار دو
سرگروه باند قاچاق مواد مخدر بود که هرکدام بیست نفری نوچه
داشتند.

بـ هر جهت چهار اطاق بزرگ و کوچک در اختیار زندانیان
سیاسی (عمدتاً نهضت آزادی بود) در کنج یکی از این اطاقها که جای سه
نفر بود در کنار جوانی خند رو، ۲۵-۲۶ ساله پر نشاط و مهربان پتو و
وسایل شخصی من قرار گرفت. این موجود نازنین زند بـ عباس عاقلی
زاد بود، آن طرف تر، زند بـ یاد منوچهر صفا بود با چهره مهربان
و متین با لبخندی گرم و صدائی بسیار آرام بـ من خوش آمد گفت.

این دو از رهبران "جامع" سوسیالیستهای نهضت ملی ایران" بودند، که اگر اشتبا نکنم، به ۴ سال زندان محکوم شدند.

رفاقت با این انسانها بسیار ساد است، اگر اهلش باشی میتوانی در اندک زمانی آنچنان ایاق شوی که گوئی سالهاست که آنها را میشناسی. گرما و شیرینی این رفاقتها کاملاً ساین بر محدودیت های زندان می اندازد.

توضیح شرایط آنزمان ساد نیست و نیاز به وقت زیادی دارد که از آن می گذرم؛ به هر رو و به رغم رابطه محترمانه ای میان طیفی که مذهبی بودند، از جمله نهضت آزادی، و دیگرانی که مذهبی نبودند، و یا چه بودند، فضای عمومی بند کماکان بر اقلیت غیر مذهبی سنگینی می کرد.

ترکیب زندان شمار ۴ علاو بر اعضای نهضت آزادی عبارت بودند از حدود شش نفر از دانشجویان سازمان صنفی دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران و چند دانشجوی منفرد، دو نفر از جامع سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، و چند نفر دیگر، دستگیر شدگان حوزه های علمی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را نیز به همین زندان شمار ۴ می آوردند.

باید تغییری در فضای بند به وجود می آمد. زند یاد عباس با همان روی خوش ولی کاملاً جدی پیشنهاد کرد که یک روزنامه دیواری را بیاندازیم که هم مشغولمان کند، وهم نظراتمان را با دیگران در میان بگذاریم. رفقای دانشجوی و جوانان دیگر، حتی در طیف مذهبی ها، با این طرح موافقت داشتند. در آن زمان اداره داخل زندان در دست کمیته ای منتخب از خود زندانیان بود که میبایست تائید آنها را هم بگیریم، که خود داستانی دارد، و بالاخر تائید را گرفتیم. و روزنامه ای دیواری به نام "ندای بند" هر هفته در ۸ صفحه (آ ۴) به قول آن وقتها ورق امتحانی مطلب نوشت می شد و به دیوار ۴ اطاق بزرگ و کوچک چسباند می شد. برای کپی کردن عباس سفارش کاربن هائی در کیفیت عالی داد بود که کاملاً برای پنج نسخه کافی بود. منوچهر صفا (غ. داوود) مقاله اصلی را با طنز ظریفی که مشخصی قلم او بود، می نوشت، عباس با انتخاب یا ترجمه کوتاهی از کتابی که در دست خواندن و ترجمه داشت مطلبی تهیه می کرد، و دیگران هم با نوشتن های کوتاه یاری می رساندند، کار کپی کردن و گاهی جمع آوری پارای مطالب از نشریات (عمدتاً روزنامه هائی که به دستمان میرسید) به عهد من بود.

من آن زمان دانشجوی جوانی بودم و در پی کسب تجربه، می توانم بگویم

اولین آموزه‌ای که دریافت کردم این بود که در این فضای گوناگون وحتا ناهمگون برای اجرای کاری ممکن وعمومی می‌بایست دنبال نکات مشترک بود. نوشتن روزنامه دیواری را در زندان تا آن هنگام کسی انجام نداد بود. در آغاز حتی کارمان به شوخی گرفته می‌شد که بعضا این چنین هم بود.

[چند سال پیش در اوین عدای عین همین کار را کردند و روزنامه دیواری بنام "ندای بند" نوشت بودند، و می‌پنداشتند که برای اولین بار در تاریخ زندانهای ایران، یک روزنامه دیواری را درآورد اند. همین اتفاق نشان می‌دهد که اگر شرایط ایجاب کند ایده‌ها و طرحها امکان وجود پیدا می‌کنند، و تشابه اسمی هم چیز عجیبی نیست.]

عباس هموار در پی یافتن نکات مشترک بود، در انتخاب مطالب وسواس زیادی به خرج می‌داد و بالاخر مطلبی انتخاب می‌شد که شادی آفرین تر از مطالب دیگر باشد نه الزاما خند آور، بلکه حاوی نشانه‌ای از امید وروشنایی باشد.

این اولین دیدار، آغاز دوستی همیشگیمان بود، به رغم تفاوت بینشی در راه مبارزه برای آزادی انسانها، دوستی واعتمادمان نسبت به هم نگسست. در مهر ماه ۱۳۴۲ او ومنوچهر صفارا به همراه زندانیان نهضت آزادی برای مدتی به زندان برازجان فرستادند، به قول منوچهر صفا به کاروانسرائی ایمن در دل بیابانی با آسمانی پر ازستاره.

پس از آزادیش از زندان هرازچندی بنا به موقعیتی دیدارهای دوستانه‌ای دست می‌داد، تبادل افکاری می‌شد احيانا نشان گرفتن از نوشتن ای یا کتابی.دستگیری های اواخر حکومت محمد رضاشاه این دیدارها را از بین برد بود و حتی پس از آزادی از زندان (آبان ۱۳۵۷) نتوانستم با او دیداری داشته باشم.

در اردیبهشت یا خرداد ۱۳۵۸ بود برای معالجه و عمل جراحی، مخفیانه به تهران رفته بودم، آن زمان زندیاد عباس در تهران نبود و مدتی بود که تهران را ترک کرده بود، کلید آپارتمانش واقع در کوچه نادری، در دست رفیق نازنینی بود که از حضور من در تهران خبر دار شده بود، همراه سفارش وسلامی دوستانه کلید آپارتمان را از طریق رفیق مشترکمان (داریوش نویدی) برایم فرستاد وگفته بود که خودم به دیدارم نمی‌آیم چرا که احساس می‌کنم ممکن است تحت مراقبت باشم ولی تاکید کرده بود که خانه پاک است و من می‌توانم از آن استفاد کنم.

من که در راه رفتن مشکل داشتم وبا چوب زیر بغل جا به جا می‌شدم به

همراهِ همسر و فرزند شش ماهه‌ام چند روزی در خانه‌ی عباس بودیم معلوم نشد که چرا چند روزی پس از اقامتمان در آن آپارتمان نا آشنائی زنگ زد، ما، در را باز نکردیم. پس از چند دقیقه‌ی همسایه‌ای که عباس را میشناخت و میدانست که دوستی از دوستان عباس به این خانه‌ی آمد است، پشت در آمد، و پس از زنگ زدن گفت: «افراد مشکوکی به نام آمارگر آمدند و اطلاعاتی در مورد خانه‌ی شما خواستند آنها بر می‌گردند چه می‌توانید بکنید خود دانید.»

بلا فاصله‌ی تماس با رفیق مشترکمان ممکن شد و او توانست در زمان کوتاهی خود را به ما برساند و من و همسر و فرزندم را با اتوموبیل از آنجا ببرد. در حال ترک کوچه‌ی نادری بودیم که اتوموبیل کمیته‌ی همراهِ با پاسداران وارد کوچه‌ی شدند از کنارشان رد شدیم و از دام جستیم.

جان به در برد از یورش حاکمان جاهل و جانی اسلامی در ایران، دیدار با عباس در سال ۱۹۸۳ مجدداً در اروپا برایم امکان پذیر شد. همواره مستقیم یا غیر مستقیم از همدیگر خبر داشتیم، دوستی و پیوندان پابرجا بود. یادم هست چندین سال پیش برای شرکت در جلسه‌ی سازمان جمهوریخواه دموکرات ولایتیک به پاریس آمد بود، به کلبه‌ی فقیرانه‌ی ام اکتفا کرد و پیش من آمد و حتا مرا هم همراه خود به جلسه‌ی عمومیشان برد. اتفاقاً مجله‌ی چشم انداز ایران را که حاوی اسنادی در مورد کردستان است در میان کتابهایم دید، به رسم و سیاق زمانهای دور آنرا همراهِ خود برد و کمی شست و رفت‌ای از آن را برایم باز پس فرستاد. یاد او همواره برایم زنده است، موریس تورز (رهبر حزب کمونیست فرانسه در زمان اشغال نازیها و به اعتباری رهبر جنبش آزادیخواهان ضد نازی) در گفتاری در مورد سازماندهی می‌گوید در دروَرانهای مختلف روی آوری به مبارزات سیاسی تفاوت‌های گاه فاحشی باهم دارند، در برآمدهای انقلابی مشکل بتوان سر را از ناسر تشخیص داد؛ اما در برهه‌های سنگین سکون فقط کسانی که ظرفیت و جوهر مبارزاتی و انقلابی دارند به صفوف مبارزه می‌پیوندند. عباس عاقلی زاده، در فاصله‌ی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ هفده بار بازداشت و زندان حکومت پهلوی را تجربه کرد بود. و در تبعید اجباری اروپا هم دمی از تداوم مبارزه علی‌ادبار حکومت جهل و استبداد و استثمار اسلامی ایران باز نه ایستاد. این چنین است که می‌توان گفت عباس از تبار انقلابیونی بود که موریس تورز و صفش را کرده است.

دوستان و همراهان عباس عاقلی زاده

عباس عاقلی زاده، عباس دوست، همنشین، همراه، هم‌رزم یکدل و پاکبخت ما، دیگر نیست (۱۹ مرداد / ۱۰ اوت). سالها بود که بیماری درمان ناپذیری بر او چیرگی می‌گرفت.

زندگی عباس زندگی مبارزه برای استقلال، آزادی و برابری بود. پیکاری برای رهایی از جهان بهره‌ها و بهره‌کشیها و در راستای بهروزی و بهزیستی مردمان؛ جهانی بیگانه با ستم زر و زور و زنجیر و زندان. عباس این مبارزه را از سالهای دانش‌آموزی و در نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق آغاز کرد؛ نخست در حزب زحمتکشان ملت ایران بود که به فعالیت سیاسی پرداخت و آن زمان که رهبری این حزب به نهضت ملی پشت کرد و به مخالفت با مصدق برخاست، او هم همچون اکثریت بزرگ فعالان و تودّه حزبی، به همراه خلیل ملکی و در چارچوب حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) همچنان در طریق نهضت ملی پایدار ماند و همچنان و در همه جا، همراهی و همکاری با مصدق و دولت ملی او را پیگیری می‌کرد.

آن جنبش و آن سالها و هم‌پست و بلندهایش، بر دیدگاهی استوار بود که نه جهان را اردوگاهی می‌دید و نه این چنین می‌خواست. چرا که در واقع جدائی و گذر از چنین دیدگاهی بود و از همین رو بیانی از واقعیت ناهمگونی شد که "دنیای سوم" نام گرفت و در فرداهای جنگ جهانی دوم، سنگ بنای جنبش کشورهای غیر متعهد شد.

عباس از جمله مبارزان راه برابری انسانها بود و در پی خلیل ملکی بود که درین راه گام نهاده بود، راهی که هربار و هرکجا، می‌بایست از نو یافت، ساخت و پیمود. چرا که نسخه ای عام و دستورالعملی جهانشمول و مرجع تقلیدی واجب‌الاطاعه وجود ندارد. این چنین است که درینجا هم استقلال در عمل و دوری از وابستگیهای اردوگاهی، از جمله شرایط اصلی موفقیت در نبرد برای برابریها می‌گردد.

عباس از آن پس از جمله آنانی بود که هرگز ضرورت مبارزه با وابستگیها و پیکار برای آزادی و حقوق مردمان را به فراموشی نسپرد و هر جا که بود و آن زمان که می‌بایست، بیهراس، یکسره تلاش و کوشش می‌شد. در دوران آریامهری، عباس دو بار هم به زندان افتاد و ماهها و سالهایی را در زندان گذراند اما این همه موجب آن نگردید که لحظه ای به انفعال و خاموشی تسلیم شود. عباس از جمله ۵۸ نفر اضاکنندگان بیانیه ای بود که در یازدهم آبان ۱۳۵۶، در تهران انتشار یافت و اعلام می‌کرد که "نظامی که در ۲۴ سال اخیر قدرت سیاسی و اقتصادی را در کشور ما اعمال می‌کند با بحران

آشکاری روبرو شده است". این "بحران عمیق" هم از "وابستگی حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به منافع قدرتهای استعماری" سرچشمه می گیرد و هم از "فضای خفقان آور سیاسی و نفی آزادیهای اجتماعی" در جامعه. بیانیه، ترازنام ۲۴ سال نظام آریامهری را به دست می دهد تا برای نکتہ تکیہ کند کہ یک چنین ترازنامہ ای "اعتراض مردم را اجتناب ناپذیر می نماید" و از آن پس و با استناد به دستاوردهای گرانبهای انقلاب مشروطیت، اعلام کند کہ "احیای حاکمیت مردم، یگانه شرط لازم و ضروری دفع بحران کنونی است".

عباس از بنیانگذاران جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران (۱۳۳۹) بود و در آغاز انقلاب و به هنگام تشکیل جبهه دموکراتیک ملی ایران (۱۴ اسفند ۱۳۵۷) و در دوران نخست فعالیت آن (۱۳۵۷-۵۸)، همو بود کہ نمایندگی جامعه در جبهه دموکراتیک ملی ایران را بر عهده داشت و جبهه را از حضور و همکاری فعال خود و یارانش برخوردار می داشت. آن "بهار آزادی" به سرعت نور، به ظلمات خونین زمستان سخت سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام بدل شد و عباس هم به همراه خانواده کوچکش همچون صدها هزار ایرانی دیگر، به ترک وطن ناگزیر شد (تیر ۱۳۵۹) و پس از قریب دو سالی اقامت در اتریش، به آلمان نقل مکان کرد (فروردین ۱۳۶۱) و چند ماهی بعد بود کہ شهر هانوفر را برای محل اقامت قطعی خود برگزید.

عباس بیش از نیم قرن مبارزه بود؛ از آن ماههای آغازین سال سی که در دهه ای کوچک، در نزدیکی میدان بهارستان، به کار و کسب مداد و کاغذ و دفتر و کتاب پرداخته بود تا امروز که درین غربت ناگزیر و ناخواسته، چهر خندان و همواره پویان و همیشه در خدمت "کارگاه ایرانیان" هانوفر بود و یکی از بنیانگذاران "شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران" و یار کوشا و پایدار و عضو شورای هماهنگی "جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران".

عباس تداوم در مبارزه بود. صمیمی و هشیار. همچنان و همواره کوشش و تلاش برای آزادیها و برابریها و آکنده از همبستگیها و همراهیها. همواره همچنان بودن که راه دراز است و استوار و پایدار باید بود. عباس در کار جمعی، افتادگی بود و ایثار. هیچ اهل منم منم نبود و هیچ از خود نمی گفت. عباس مالا مال بود از ذوق و شوق زندگی. به گفت آن دوست، عباس چنان شوخ طبعانه و بخوشی از زندان می گفت کہ شنونده ای گفت "ما را به هوس انداختی کہ ما هم برویم و ببینیم!". خنده رو و خوشرو، در مراعات اصول هرگز

کوتاه نمی آمد و استوار می ماند و پایدار. اهل سخن و گفت و شنود بود و هیچ اصلی را در پی دستیابی به این و آن توافق، به مسلخ سازشها روانه نمی کرد. با او همه چیز روشن بود و در همراهی او، راهها هموارتر می نمود و شادمانه و سبکبارانه پشت سر گذاشته می شد.

یادش بیدار. راهش پایدار. با همدلی و همدردی با هما، مینا و خلیل.

رسول آذرنوش، احمد آزاد، م.آزم، فرهاد آسور، باقر ابراهیم زاده، بانو اسکندانی، قادر اسکندانی، سیمین اصفهانی، رضا اکرمی، صدرالدین الهی، شهین امیری، بهمن امینی، مرجان انصاری، منصور انصاری، مهدی برزین، فرامرز بهار، ناصر پاکدامن، امیر پیشداد، پروین تاج، تقی تام، اسفند جاوید، فلور جاوید، میهن جزنی، علی جلال، فرشید جمالی، اشرف حاج سید جوادی، علی لصغر حاج سید جوادی، علی حجت، شاهو حسینی، نسیم خاکسار، مهدی خانبا با تهرانی، بهروز خسروی، رضا درخشان، مهرداد دروش پور، احسان دهکردی، مهدی ذوالفقاری، محمود رحمانیان، ناصر رحمانیان، ناصر رحیم خانی، محمود رفیع، احمد روناسی، مجید زربخش، هوشمند ساعدلو، اکبر سردوزامی، اکبر سوری، بهروز سیاح پور، بهزاد سیاح پور، هوشنگ سیاح پور، اسد سیف، اکبر سیف، حماد شیبانی، علی شیرازی، مانی شیرازی، کامران صادقی، منوچهر صالحی، جمال صفری، علی صمد، مسعود علوی بحرینی، بهروز عارفی، فرزانه عظیمی، مسعود فتحی، ملیحه فرهنگ، وجیه قاسمی، شهرام قنبری، هایده قهرمانی، کیان کاتوزیان، مقصود کاسبی، بهزاد کریمی، حجت کسرائیان، زریون کشاورز، رضا کعبی، رئوف کعبی، ثریا کهزادی، علی گوشه، علی متین دفتری، هدایت متین دفتری، مصطفی مدنی، باقر مرتضوی، محمد مروج، نواز مصلی نژاد، بهروز معظمی، مجتبی مفیدی، اصغر منجمی، سیامک مؤید زاده، فردوس میرآبادی، انور میرستاری، محسن نژاد، حسین نقی پور، ضامن علی نیرومند، شیدان وثیق، هرمز هوشمند، محسن یلفانی.

کیومرث صابغی

دوستان برگزار کننده با سلام
گر چه آشنایی من با عباس با آغاز - جدل - شروع میشود لکن در طول ملاقاتهای تشکیلاتی و همچنین سفر وی به امریکا، که در تماس

نزدیکتری قرار گرفتیم ، با رفتار انسانی رو به رو شدم که به نیکی و راحتی میتوان آن را به قول هو چی مین “انسانیت سو سیالیستی ” نامید . یعنی روانی به دور از خود پرستی ، پرهیز از کینه و باور به نیک کرداری بدون نیاز به پاداش . ایکاش این ویژگی عباس را همه خادمین و باورمندان به مذهب شیعه اثنا عشری ایران میداشتند تا عباس میتوانست لا اقل لبخندش را بیشتر پیام آور کند. عباس جان اگر چه دیر باهات آشنا شدم لکن جای بسیار خالی است . میبوسمت کیو مرث صابغی.

هرمز هوشمند

دوستان عزیز،

خبر اندوهگین فوت دوستان عباس را شنیدم و خاطرات او و شورا برایم زنده شد. به شما دوستان و خانواده عباس تسلیت میگم و امیدوارم زندگی پر بارش و خاطرات خوبی که با او داشتیم تسلی بخش باشد.

عاطفه گرگین، فرانسه

خبر در گذشت دوست و برادر گرنقدرم عباس عاقلی زاده را در شرایطی ابری که امروزه جهان شمول است دریافت کردم.

این خبر غم انگیز در شرایطی بما رسید که شهر وندان و شهروندزادگان این جهان از دو طرف سرمایه و ارتجاع مورد حمله و شخم قرار گرفته اند.

عباس عاقلی زاده که عمری بر علیه این دو دیدگاه سرمایه و ارتجاع جهانی کوشیده بود این جهان پر از خشونت را ترک نمود تا جای دیگری کمی بیاساید.

فقدان این انسان ارزشمند را به خانواده محترم او خصوصا به همای عزیز و مینا و خلیل به

دوستان او و به شما تسلیت می گویم.

پیام به کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت-ها نو فر مهرداد درویش پور

24 اوت 2017

دوستان، رفقا!

متاسفانه بخت آنرا نیافتم تا در مراسم یادبود دوست و هم‌رزم عزیزمان زنده یاد عباس عاقلی زاده حضور یابم.

وداع جوان عباس شاید بیش از هر زمان دیگر دلتنگ مان ساخته است و زنگ‌ها عقربه زمان را برای ما و نسلی که دهه‌ها است بی هیچ پشتوانه و انتظاری برای آزادی و عدالت پیکار کرده است، به صدا در آورده است. او با کوله باری از رویای‌های تحقق نیافته اما توشه‌ای پر بار از ایستادگی، رواداری، دادخواهی، اراده و باوری راسخ به روزگاری بهتر، در نیمه راه ما را در جبهه‌های گوناگون پیکار ترک کرد.

رفت که بگوید پیرمرد مدتها است ادای سهم خود را در مسیر آزادی و عدالت از عصر مصدق تا به امروز کرده و اکنون نوبت دیگران است که مشعل ماراتون آزادی را از دست‌های لرزان و جان از نفس افتاده او گرفته و به پیش روند. در روزگارانی که آرمان‌گرایی شوری بر نمی‌انگیزد و سکوت و سکون یا باری به بهر جهت جای خیزهای بلند جسورانه به قصد تغییر را گرفته است، از دست دادن یاران پر استقامت و پایداری همچون عباس، زیانی جبران‌ناپذیر است. نه تنها از همین امروز دلتنگ دوباره ندیدن چهره پیرمردی شجاع، شوخ طبع و پرامید هستیم، بلکه نگرانی از پر نشدن خلا او در نسل آینده وجودمان را پر کرده است. با این همه، گویی همراهان و هم‌زمان او به رغم تمامی زخم‌ها، خستگی‌ها، توانی اندک و دلی ناخرسند از زمانه، با خود و دیگران پیمان بسته‌اند که اراده معطوف به آزادی عباس را پی گیرند و در کوه غیر ممکن‌ها تونل زده و برای تحقق آرمانهای جمهوری، لائیتیسیت، دموکراسی، عدالت و برابری در ایران به رزم خود ادامه دهند. یادش گرامی و جایش در نزد عزیزان و دوستان و هم‌زمانش سبز باد!

وحیدی

عباس انسانی که وجودش به اطرافیان آرامش میداد، مبارزه برایش زندگی بود. در این راه آرامش نداشت، صبور و بردبار، سالهای پایانی زیستش برای همه آدمیانی که او را میشناختند، درد آور، روانش شاد، بدین وسیله همدردیم را با همه بازماندگان، و جامعه مبارز، میهنم با از دست بدن مبارزی، ببقرا را ابراز میدارم، آرزوی ادامه راه مبارزه اش دارم.

یاد عباس آقا گرامی و خاطره ی عزیزش « تا جاودان جاویدان در تکرار ادوار» ماندگار

م - بهمنی

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد

«حافظ»

صدای دوستم را تلفنی، هفته ای چند بار می شنیدم، اما خودش را نزدیک به چهل سال می شد که ندیده بودم! به قصد دیدن من از راه دور و درازی آمده بود و تازه از راه رسیده بود! نشسته بودیم و شادی زیبایی به رویمان آغوش گشوده بود! ناگهان ابرام آشفته از راه رسید و پنداری که میهمان را نمی بیند ... بدون سلامی گفت : احمد عباس مرد !

نگاهم را ناپیدای دوری ربود و شادی دیدار دوست به حزن قریب بدل شد! پنداری در دهلیز لغزان رازها قرار گرفته بودم و لذت گذشته ی نزدیک، یله بر خیال ها، رها شده بود! سکوت اندوهباری اطاق مرا از خود لبریز کرد! انگار در معرفت شناخت اقیانوس بی کرانه ی مجهولی غیر قابل درک، منگنه شده بودم! چرا باید عباس بمیرد؟ چرا باید عباس ها بمیرند؟ اصلا مرگ چیست و چرا آدمی در چنبره ی زمان گرفتار آمده است؟

بن مایه ی این شمعدان های روشن حیات چیست که درد و فغان پیری و مرگ، در پهناورترین نقطه ی عقلانی و شعور ما همچنان حاکم است. پرسش های آدمی پایان ناپذیراند و شاید تنها چیزی که بتواند از

اندوه رفتن بکاهد، خود رفتن است!

چون بماند آب جوی از رفتار

شاخه ای خشک ماند و برگری زرد

آمدش باد و با شتاب ببرد

« هر زایشی امتزاجی ست از پیدایی و رشد و بیداری و عشق ورزیدن، درد و تکرار و درخشیدن و سرانجام مردن و تاریکی. این قانون یاوه یا پوچ یا بیهوده، مظهر کل قانونمندی تغییرناپذیر طبیعت است.»

ما و جملگی پدیده های هستی در زمین و در فضا، از این قانون بلافصل که آمیزه ای از شعور و بلاهت است مستثنی نیستیم.

بودن و الزام آورترین پدیده ی هستی یعنی عشق، در احساس و هیجان ما می درخشد و از این روست که به باور من هستی و نیستی، هسته ی بنیادین بقا را در کل کیهان ابقا می کند.

چنین به نظر می رسد که معادله ی مرگ و زندگی را، نمی توان تغییر داد، زیرا تغییر عناصر، در چهارچوب طبیعت، کار را نه فقط آسان نمی کند، بلکه گره ها را کورتر و غم آدمی را، در پذیرش ناتوانی خویش، افزون تر می سازد .. درست شبیه جنگ پلنگ ها و غزال ها!

حال که آدمی قادر به حل قضیه ی پیچیده ی مرگ نیست شاید بهتر آن باشد که، راه حل دیگری برای استمرار زندگی بیابد.

در نوشته ای از فدریکو گارسیا لورکا خواندم، آن زمان که دوست باوفایش در میدان گاوبازی کشته می شود و قبل از اینکه مرثیه ی بلند و زیبایش در رسای او بسراید ... می نویسد:

وقتی اگناسیو کشته شد به این واقعیت پی بردم که سهمناک ترین تراژدی زندگی، مرگ است. مرگ تمامی معیارها، آرزوها، نیازها و عشق های شورانگیز حیات، و راز و رمزها و شگفتی ها را در هم می ریزد و به آدمی می قبولاند که ستون های بلند و به ظاهر مستحکم و هندسی طبیعت بر شالوده ای لرزان قرار گرفته و هر لحظه از زمان و در هر مکان سقوط شان حتمی ست !

و پرسش این است که چرا حیات اینگونه باید وجود داشته باشد اینچنین که لورکا توصیف می کند ؟

معادله ی مرگ و زندگی، این دو عامل گردن کش فرگشت، در آفاق طنین انداز است. چاهی عمیق و کوهی گردن فراز ... سپیدی و سیاهی ... لذت و درد ... حیات و مرگ ... آیا این به ذهن پدیدار نمی شود که ضلع های هندسی حیات بشر در هم ریخته و ناموزون است؟

و اما با اینهمه و با وجود حضور دیو سیاه مرگ، من و ما، عاشق زنده بودنیم و زنده بودن را با زشتی ها و خشونت ها، با تلخی ها و دردها، با تجاوزها و بی عدالتی ها و عدم آزادی هایش دوست می داریم .

دریغ که گریه هایمان امان ناپذیرند و اندوه مان قطره های بارانی ست که بر سینه های عاشق مان می بارد و عقلمان این مخزن رازهای جهان، از غم های گران می نالد

کیست تا به من بگوید چرا مرگ با خنجر زهرآلودش، سینه بیداری و آرامش و عشق را می درد؟. این حکمت مسخره از کدام سرچشمه ی خون آلودی روان شده است. آیا آدمی از خمیرمایه تضادها پرداخته شده؟ آیا این همه انسان را تا مرز حیرت نمی کشاند ؟

کاش می شد جبر اجتناب ناپذیر مرگ را معکوس کرد و این نظم ابله هانه را در هم ریخت. چرا که جدایی از زندگی، تلخ ترین حنظلی ست که طبیعت در وجود آدمی نهاده، تا اندوه رفتن را مضاعف کند.

با این حال بگذار چشم هامان را ببندیم، عشق مان در آغوش کشیم و غم مرگ را از یاد ببریم و بپذیریم که ماهیان شعور در دریاچه ی هستی با روح پنهانی آب، هم آغوشی می کنند و زندگی را استمرار می بخشند.

عباس را می شناختم. سی سال زیستن در کنار بودن او، مرا بدین باور رسانده است که می توانم بگویم : عباس ... من با تو هم آوایم ... من با تو هم آوازم که تمامی پدیده های جهان، همه ی آنچه تار و پود جسم و جان و خرد را به لرزه در می آورد چیزی جز ذرات نادیدنی و لمس ناشدنی غنچه های معطر آزادی نیست ! من با تو هم آوازم که آنچه هست، شادمانی ها، لذت ها، دردها و اندوه های شکننده، رویش ها، بالندگی ها و سرانجام، تباهی و خاموشی و به خاک بازگشتن است.

باورم نمی شود عباس آقا این روزها تو نباشی! این جا هنوز هم شهر بارانی ست! و من خیس بارانم! هر جا تو بودی، انگار پلشتی ها کمرنگ می شدند. افسوس این را دیر دریافتم ... حالا بگو تا ببارد

باران. تا پژواک آوازه‌های دوباره جان بگیرند و مستانه تا دریای
لبخند مردمان بخرامند .. بگو تا بیارد .. تا از اسطوره‌ها بیرون
رویم و در پیدایی گل سرخی شکوفا شویم ... بگو تا بیارد آنجا که
تجمع بیکران زندگی ست!

چنین گمان دارم که عباس باور داشت، زندگی سروش جاودانه‌ی تپش
های قلبی ست که آرامش نمی‌پذیرد. دلی که از نغمه‌ی دلپذیر تپیدن
خسته نمی‌شود و در ابدیت خاموشی ناپذیر جهان درون خویش، همچنان
شعر بلند زندگی می‌سراید.

آن روزها ... احتمالا سی سال پیش، ما در انجمنی گرد هم آمده بودیم
! و من آن زمان جوانکی بودم، محصور در اندیشه‌ای که، از چند و
چونش هیچ نمی‌دانستم! و نوع نگاه خود را، مظهر بلا فصل تغییر
ناپذیر هستی، و معمار بی‌بدیل جامعه‌ای عاری از ستم می‌انگاشتم.

انجمن ما دوامی طولانی نداشت ... شاخص‌ترین اعضای انجمن، نخست آقای
اسلامی بودند و بعد آقای عاقلی زاده و سعید و ابرام و ...

من از گذشته‌ی مبارزاتی عباس آقا، چیز زیادی نمی‌دانم، اما جسته
گریخته چیزهایی شنیده‌ام!

شنیده‌ام در هر مجلس و محفلی، زندگی را شکوفا و گیسوی بلند و
پراکنده‌ی حیات را با ریسمان عشق به هم می‌بافته است.

عباس انسانی از تبار آنانی که نگاه می‌کنند نه اینکه فقط ببینند.
بودنش در جمع یاران، جان را به غلغله‌ی بودنی سرشار می‌کشاند!

غروب یک روز زمستانی یا اینکه تابستانی، فصل اش را دیگر یادم
نمانده است. من دنبال دوستی می‌گشتم به این خیال که شاید در
کارگاه سابق باشد، به آنجا مراجعه کردم. آن دوست آنجا نبود اما
دیدم عباس آقا، تنهای تنها، دست اش را روی میز گذاشته و نشسته
است. سلام کردم ... پاسخ داد. اما نه مثل همیشه گرم.

آن روزهایی که داستان ما بر بسترش روان بود من بیش از بسیار ودکا
می‌نوشیدم.

روبروی عباس آقا نشستم و گفتم : عباس آقا موافقی امشب، با
مستی، غم را دست به سر کنیم تا برود رد کارش؟ گفت : اینجا شراب
هست اما هر چه گشته‌ام ودکا پیدا نکردم.

گفتم عباس آقا الان برمی گردم ... رفتم از کیوسک سر خیابان یک بطر
ودکا خریدم و برگشتم ...

نشستم ... هی ریخت خوردم و هی ریختم نوشید .

راستی این چه حال و حکایتی ست که مستی آن روزها بسیار خوش تر از
این بود

الکل حالا دیگر بیشترین تاثیر خود را در ژرفنای تن و جانمان رسوخ
داده بود. اوج مستی و گرمای مطبوع می، در همه ی قلمرو هستی خویش
احساس می کردیم .

آن جاذبه ی خوش و حالت هر دم افزون حذف کننده ی پرهیز و پرواها و
آن سبکی رخوتناک و کیفیت جادویی انگورستان ها، حقیقتا که موهبت
اعطایی ایزد آب ها ست .

حالا ما در اندهگنانه ترین مستی ها و سبک روح ترین بی خویشی ها
غوطه ور بودیم .

به رهی دیدم برگ خزان

پژمرده ز بیداد زمان کز شاخه جدا بود

طنین آوای عباس آقا سلول های مغزی ام را به هیجان کشانده بود و
صدایش چندان گوش نواز بود که زمزمه ی جویباران را به هنگام
بوسیدن خاک تشنه ی عشق، به روییدن تدایی می کرد

عباس آقا ترانه را تا به آخر خواند و پس از اندکی سکوت و گرداندن
سر از این سو به آن سوی، به چشمانم چشم دوخت و گفت : حالا تو
بخوان.

■ چه بخوانم .. من که خواندن نمی دانم؟ پرسید : آن چیست که
: چون بخردان فرزانه سان حل معما می کند؟

فهمیدم که منظورش شعر ودکا ست و من نیز بخشی هایی از آن را که
در خاطر داشتم برایش دکلمه کرد !

گرم شده بودیم و از هر دری سخنی می گفتیم. پنداری مستی جان بخشی
هستی مان را در بر گرفته است تا مکنونات ذهنی خویش را بروز دهیم.

عباس آقا گفت : بعضی از بچه ها می گویند : دوست مشترکمان اصغر،

فقط چون زبان بلد است توان انجام دادن این کارها را دارد، آیا تو هم اینطوری فکر می کنی؟ و من در حالت خوش باشی و شنگولی، گفتم : کارایی و توان آدمی چه ربطی به بلد بودن زبان دارد که دانش و پشتکار ذاتی چیزی ورای زبان دانستن است و اگر فلانی « اشاره به نام یکی از دوستان » ده برابر اصغر هم زبان بلد بود باز نمی توانست حتی یابوی لنگ علی قلی خان سردار اسعد را هم تیمار کند ... و عباس اقا بسیار خندید ...

و بسیار خندیدیم.

چنین گمان دارم که برخورد آن روزهای من و ما، بیش از حد کفایت غیرمعقول بود! از این رو با خود پیمان بسته ام که شاخه ای از گل سرخ و معطر مهربانی ها را نثار تک تک یاران کنم و به عباس اقا قول بدهم که بیش از این از جدایی ها سخن نگویم و از وصل های هوش ربا که او عاشق آن بود حرف بزنم ... از بوسه ها و در آغوش کشیدن ها که مظهر حیات و بقاست گفتگو کنم. از آن همه مهری که به دانستن و دریافتن و شادمانی هایی که از سر شوق در نگاهش آشکارا می درخشید و زیبایی هایی که دلش را لبالب از شغف می کرد تعریف کنم و به ستایش از همه ی آنانی پردازم که به خاطر برپایی جامعه ای عدالت گستر جان باختند و از همه ی آنچه نزدشان عزیز بود گذاشتند و گذشتند

ما وام دار تلاش بی دریغ عباس آقا و همه ی کسانی هستیم که از صدر مشروطیت، توان توفان را تاب آوردند و بی عدالتی ها را به چالش طلبیدند! شکی نیست که اگر روزی وطن ویران ما از چنگال خونالود دین، این چندی آوثرترین ابزار تحمیق تودها رها شود تلاش این عزیزان، وثیقه حفظ آن آزادی و حقوق خواهد شد و ما سوگند می خوریم این دینی که به گردن داریم هرگز فراموش نکنیم .

وپایان سخن

حالا ساعت نزدیک ۱۲ شب است، ابرام پیش ام بود، همین چند لحظه قبل رفت و من اینجا تنها ... و در این تنهایی در خیال شده ام و خیالم را بسوی آقای عاقلی زاده پرواز داده ام ... به آنجا که اوست ... نمی دانم کجاست. اما انگار هست و آنجا زندگی می کند! و من احساسم را در قالب این واژه ها، به او تقدیم می کنم ...

من از بارش باران عشق سخن می گویم

که عزیزی چون تو را ،
به غربت تبعیدی دل ما ، هدیه کرد .
زنده بودن نشان بیداری ست
و عقل نشان نشاط
و عشق گرمای دستان تو است
در ترنم ساز ناسزاوار روزگار
دردها ، حجم هجوم آفت های زمانند
که در تن و جانمان می کاوند
و می جووند جوانه های شادی
و می درند سینه های شادمانی را !
اما هنوز و همیشه اینک توئی که می آیی ،
با افسونی بر لب و قلبی سرشار تر از دیروز
و مستانه رم می دهی آفت های نازیبای جدائی ها را ،
و با نگاهت ، می نشانی ،
گلبوته های دوباره ی زندگی ، در باغ های خیال
و می نوازی ، ساز شورانگیز شیدایی !
و با زبان سوزانت زمزمه می کنی ،
دیدار بی اندوه دوباره را !

.. .. .

می جویمت در بیت بیت عاشقانه های حافظ شیراز
می یابمت در شالی های شیدایی و شراب
و فاتحانه بر اسب بلند بالای اندوه می نشینم

و به دشت سبز دوستی ها می آیم،

تا اینجا آوازت را دوباره بشنوم

وقتی که می خوانی:

جای آن دارد که چندی هم ره صحرا بگیرم

سنگ خارا را گواه این دل شیدا بگیرم

۱- در این یادنامه اشعار و نوشتاری از اندیشمندان و فرزانه‌گانی چون: حافظ، نیما، شاملو، رمزی و اخوان به وام گرفته ام!

رفیق عباس عاقلزاده از میان ما رفت شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران

۲۱ مرداد ۱۳۹۶، ۱۲ اوت ۲۰۱۷

عباس عاقلزاده رفیق عزیز ما، مبارزی دیرین در راه استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و سوسیالیسم و عضو هیئت مدیره شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران بود. در بامداد ۱۰ اوت ۲۰۱۷ برابر با نوزدهم مرداد ۱۳۹۶ پس از بیش از شصت سال مبارزه علیه استبداد و بی عدالتی به خاموشی گرائید.

عباس عاقلزاده در میان مبارزان راه آزادی ایران چهره‌ای آشنا و فراموش نشدنی است. او از سال‌های جوانی تلاشی خستگی‌ناپذیر برای آزادی و بهروزی مردم ایران آغاز کرد. از یاران خلیل ملکی در هیئت مدیره هیئت مدیره بود، خود را در کنار دکتر محمد مصدق در ملی کردن صنعت نفت می‌دید و همراه او علیه دیکتاتوری محمد رضا شاه و حامیان داخلی و خارجی رژیم پادشاهی مبارزه کرد. او خود را سوسیالیستی آزادی‌خواه و دموکرات می‌خواند. در این دوران چند بار به زندان افتاد.

با استقرار جمهوری اسلامی و آغاز دورانی جدید از استبداد و واپس‌گرایی در کشور ما، عباس به مقاومت و مبارزه با نظام حاکم برخاست. در هیئت مدیره هیئت مدیره یکی از فعالان پیگیر این حرکت بود. او سرانجام ناچار به ترك ایران شد و به اروپا (آلمان) مهاجرت

بسیاری از زمینه های دیگر خود را نشان میداد. او در هر شکل و یا تظاهراتی علیه رژیم و برای آزادی زندانیان سیاسی و دفاع از صلح و ترقیخواهی، حاضر بود.

بی شک با درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده، جنبش ترقیخواه و سوسیالیستی ایران یکی از شریف ترین و پیگیرترین یاران خود را از دست داد. سازمان راه کارگر صمیمانه به خانواده وی به ویژه همای عزیز و فرزنداناش مینا و خلیل و تمامی رفقا و دوستان اش تسلیت میگوید و خود را در غم فقدان این رفیق صمیمی شریک میداند. بی شک ما یاران او، یاد و خاطره اش را با مبارزه علیه رژیم اسلامی و برای آزادی و سوسیالیسم زنده خواهیم داشت. باشد که تلاش هایمان نویدبخش فردایی روشن در آزادی و برابری و رفاه برای مردمان ایران و منطقه خاورمیانه باشد.

سازمان راه کارگر- ها نو فر

یاد عباس عاقلی زاده را گرامی بداریم عباس عاقلی زاده یکی از پیشکسوتان مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و برابری انسانها سرانجام پس از چند سال تحمل بیماری یاران خود را تنها گذاشت، و ما را از وجود پُر از مهر و صفای خود محروم ساخت. عباس آقا با روحیه شاداب خود فضای غمزده تبعید را سرشار از زندگی میساخت و فردایی پُر از بهروزی را نوید میداد. او برآستی از جمله کسانی بود که امید را ناامید نمیکرد و همواره با روحیه خود بذر حرکت، زندگی و مبارزه علیه تاریک اندیشی را در اطراف خود پخش میکرد. عباس آقا یکی از سازمانگران خستگی ناپذیر حلقهای بهشمار میرفت که پیرامون خلیل ملکی گرد هم آمده بودند. او بر اثر فعالیت سیاسی علیه سلطنت مدتی را در زندان رژیم شاه سپری کرد. کسانی که با او در زندان شاه همبند بودهاند از روحیه مقاوم و شاد او خاطرههای فراموش نشدنی در سینه دارند. اکنون عباس در میان ما نیست تا برایمان ترانه سنگ خرای مرضیه را بخواند و «از انجمنها» سخن بگوید. اندوه ما در غم از دست دادن او در واژهها نمیگنجد و خاموشی کسی که در زندگی یک آن به خاموشی تن نمیداد چنان سنگین و هستیسوز است که با دشواری میتوان آن را باور کرد. ما درگذشت عباس آقا را به هما، مینا، خلیل و همه یاران وفادار او تا دم مرگ تسلیت میگوییم، و یاد او را همواره در نبرد با تاریکاندیشی و بهره کشی پاس میداریم.

مبارزی دیگر از میان ما رفت کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۸ اوت ۲۰۱۷، ۲۷ مرداد ۱۳۹۶

با کمال تأسف با خبر شدیم که سرانجام عباس عاقلی زاده پس از دوران سخت ابتلا به بیماری آلزایمر در روز ۱۰ اوت ۲۰۱۷ معادل ۱۹ مرداد ۱۳۹۶ در هانوفر آلمان در گذشت.

او که مبارزه ی خود را بر علیه دیکتاتوری سلطنتی از اوان جوانی آغاز کرده بود به یاران خلیل ملکی در نیروی سوم پیوست و برای ملی شدن صنعت نفت فعالیت زیادی کرد و تا پایان رژیم ارتجاعی شاهنشاهی بارها به زندان افتاد. با استقرار رژیم فوق ارتجاعی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی مبارزه ی وی در جبهه ی دموکراتیک ملی با شدت بیشتری ادامه یافت و سپس جهت استمرار فعالیت خود ناگزیر به ترک ایران شد و به آلمان رفت. وی به گواهی رفقای نزدیکش سوسیالیستی سخت کوش و خستگی ناپذیر بود و از نویسندگان نشریه ی "طرح نو" ارگان سوسیالیست های چپ بود. بی تردید مرگ او ضایعه ی دردناک برای خانواده، دوستان و جنبش آزادیخواه مردم ایران است.

کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) بدینوسیله مرگ جانکاه او را به بازماندگان وی تسلیت می گوید و خود را علاوه بر اینکه شریک غم آنان می داند بیش از پیش موظف می بیند که بر تلاش خویش جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران بیفزاید.

در گذشت رفیق عباس عاقلی زاده کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در کمال تأسف با خبر شدیم رفیق عباس عاقلی زاده پس از دورانی بیماری سخت درگذشت

عباس عاقلی زاده که مبارزی نام آشنا و کوشنده ای پیگیر در راه استقلال، آزادی و سوسیالیسم و از یاران همیشگی چپ ایران بود، پس از شصت سال مبارزه علیه دو نظام استبدادی به خاموشی گرائید

او از سالهای نوجوانی با تلاشی همیشگی و خستگی ناپذیر در مبارزه

با استبداد، تلاشهای خود را از نهضت ملی آغاز کرد و از همراهان خلیل ملکی و از رهروان سوسیالیسم بود. او بارها در راه مبارزه با استبداد شاهی دستگیر و زندانی شد، اما از مبارزه دست نکشید

با استقرار حکومت اسلامی که دورِ سیاه استبداد دینی و واپسگرایی حاکم گردید، با شرکت فعال در جبهه دموکراتیک ملی یکی از فعالان پیگیر این حرکت بود. پس از ترک ناگزیر ایران و در دوران تبعید دمی از مبارزه علیه سلطه ارتجاع و در جهت براندازی آن از پای ننشست. وی از فعالین موسس شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران و همچنین از گوشندگان پر تلاش شکلگیری جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران بود

ما ضمن ارج گذاری به تلاشهای او، درگذشت وی را به جنبش چپ ایران و خانواده گرامی و دوستان و بستگان ایشان تسلیت میگوئیم

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰

کمیته مرکزی کومله زحمتکشان کردستان

۲۵ اوت ۲۰۱۷

بامداد روز دهم ما جاری قلب یکی از مبارزان دیرین جنبش چپ و سوسیالیستی و جنبش آزادی و عدالت و دمکراسی خواهی رفیق عباس عاقلی زاده عضو شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران برای همیشه از طیش باز ایستاد و همای یاران و دوستان و خانواده اش را تنها گذشت.

رفیق عباس عاقلی زاد از عنفوان جوانی خستگی ناپذیر قدم در راه پیکار علیه دیکتاتوری و راه آزادی گذاشت و در کنار یارانش خلیل ملکی و دکتر مصدق حضور فعالانه ای داشت. او خوش نام مبارزان و چهره بسیار محبوب دوستان و رفقایش بود. در دوران مبارزه علیه دیکتاتوری شاه چندین بار به زندان افتاد.

عباس عاقلی زاد که خود را سوسیالیستی آزادیخواه و دمکرات می دانست، در رودرویی با دیکتاتوری شاه و سپس استقرار جمهوری اسلامی دمی از تلاش و مبارزه غافل نماند. در دوران تبعید نیز خستگی ناپذیر در راه اهدافش و در افشای رژیم جنایکار جمهوری اسلامی تلاش می کرد و از فعالیت بازنیستاد.

بدون شک مرگ این مبارز و این سوسیالیست کهنسال ضایع‌ای برای جنبش سوسیالیستی و عدالت خواهان و برای هم‌ای رفقا و دوستانش است.

از طرف کمیته مرکزی کوم‌ل زحمتکشان کردستان به خانواده و به هم‌ای رفقای و به شورای سوسیالیست های چپ ایران تسلیت می گویم و اطمینان راسخ داریم آنچه عباس و عباس ها کاشتند از سوی جنبش و مردم مبارز درو خواهد شد و ثمره اش همان جامعه آزاد و عادلانه ای خواهد بود که رفیق عاقلی زاده هم‌ای عمر پربارش را به پای آن نهاد.

درود به رفیق مبارز و دیرین و خوشنام عباس عاقلی زاده

نام و یاد و پیکار هم مبارزان را آزادی و سوسیالیسم گرامی باد

بمناسبت درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان

رفیق عباس عاقلیزاده را میتوان در زمره انقلابیون و عدالت طلبانی بشمار آورد که علیه دو نظام سلطه گرو غیر دمکراتیک مبارزه بی امان داشت. چه آندوره که در جمع ملی گرایان جبهه ملی ایران (نیروی سوم) بود، و چه در صف سوسیالیستهای مستقل ایران مجدانه تلاش میورزید.

وی همواره یکی از پشتیبانان جنبش ملی دمکراتیک ملت کورد محسوب و در تمامی آکسیونهای ضد رژیم جمهوری اسلامی از یاران ملت کرد و حزب دمکرات کردستان ایران بحساب میآمد

حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان صمیمانه به خانواده زنده یاد عباس عاقلیزاده و همزمان وی تسلیت و فقدان او را ضایعه ی برای جنبش عدالت طلبی میداند

گزارش بزرگداشت خاطره عباس عاقلیزاده

گزارش بزرگداشت خاطره عباس عاقلیزاده

25 اوت 2017 - 3 شهریور 1396

آلمان - هانوفر

عباس عاقلی زاده از اعضای شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، یکی از بنیانگذاران و همراهان جنبش جمهوری خواهان دمکرات، لائیک ایران و چهره پرسابقه سوسیالیستی و از یاران زنده یاد خلیل ملکی، در پنجشنبه دهم اگوست ۲۰۱۷ دیده از جهان فروبست و ما را در اندوه از دست دادنش به سوگ نشاند. گزارش زیر مروری است اجمالی بر مراسم تدفین و بزرگداشت او

انبوهی از همراهان و دوستان عباس از ساعت یک بعد از ظهر روز جمعه، بیست و پنجم اگوست در گورستان St. Nikolai از ملیت های مختلف اجتماع کرده بودند تا ضمن ادای احترام به این شخصیت سیاسی، فرهنگی با او وداع کنند.

چون طبق توافق خانواده و کمیته برگزار کننده مراسم بنا شده بود که شرکت کننده گان، هزینه خرید گل را به کمک به خانواده زندانیان سیاسی اختصاص دهند لذا کمیته برگزارکننده، ۸۱ شاخه گل روز سفید بین حضار تقسیم کرد تا بعنوان تجلیل و آخرین وداع نثار آرامگاه او کنند، اما با این وجود و علی رغم اعلام قبلی تعداد از شرکت کننده گان نیز با خود گل به هم راه داشتند.

رأس ساعت یک بعد از ظهر ماشین حامل پیکر زنده یاد عباس وارد گورستان شد و تابوت به وسیله مسئولین امور روی چهار چرخ مخصوص قرار گرفت، و در مدخل گورستان، فرزندان عباس (مینا و خلیل) سخنان کوتاهی در مورد پدرشان بیان داشتند، پس از آن تابوت با بدرقه و همراهی شرکت کنندگان تا محل دفن حمل گردید. در آنجا به وسیله یکی از حضار متنی همراه با شعری شورانگیز قرائت شد و سپس تابوت در جایگاه ابدی قرار گرفت و شاخه گلها به نشان ادای احترام نثار پیکر عباس گردید.

پس از پایان مراسم تدفین، گروهی از شرکت کنندگان همراه با تعداد کسیری از دوستان و آشنایان، برای شرکت در مراسم بزرگداشت عباس به خانه کارگاه مراجعه و ساعت ۴ بعد از ظهر مراسم بزرگداشت آغاز گردید.

مراسم بزرگداشت

سامان دهی مراسم بزرگداشت را کمیته ای تحت عنوان (کمیته برگزار کننده بزرگداشت) متشکل از دوستان و رفقای عباس و کانون کنشگران سوسیالیست و دمکرات هانوفر و فعالین کارگاه ایرانیان بعهدہ داشتند. در تقسیم کاری که قبل از مراسم به انجام گرفته بود (کمیته برگزار کننده) اداره جلسه را به بعهدہ دو تن از فعالین سیاسی شهر (فردوس میرآبادی و سعید آرمان) گذاشته شده بود. در ابتدا و در آغاز شروع مراسم، به پاس احترام عباس و خدماتش به جنبش سوسیالیستی و ترقیخواهانه، حاضران یک دقیقه ایستاده دست زدند. لازم به یاد آوری است که دیوارهای سالن مراسم با تراکتهائی با مضامینی چون سرنگونی رژیم استبدادی جمهوری اسلامی و زندانی سیاسی آزاد باید گردد، پوشانده شده بود، همچنین تعداد ۸۱ گل سفید به نشانه ۸۱ سال زندگی عباس و ۳۱ گل رز قرمز به علامت ۳۱ سال مبارزه علیه نظام سلطنتی (۱۳۲۶-۱۳۵۷) و ۳۸ رز قرمز به نشانه ۳۸ سال مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، به وسیله کانون کنشگران سوسیالیست و دمکرات هانوفر به مراسم تقدیم و فضای سالن بزرگداشت را عطراگینی کرده بود. در ادامه ی مراسم یکی از اداره کننده گان، شمه ای از سوابق سیاسی زنده یاد عباس عاقلی زاده و مبارزات او در رژیم پیشین و جمهوری اسلامی بیان داشت و سپس دولت دوست و همراه او در جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک، نواز مصلی نژاد بیانه کنشگران سوسیالیست دمکرات هانوفر و متنی مستقل که دلنوشته شخصی او بود قرائت کرد. سپس آقای یوسف اردلان که در دوران شاه با زنده یاد عباس همبند بوده، پشت تریبون قرار گرفت و خاطراتی از دوران زندان را بیان کرد. در این خاطرات به طور ویژه به برخورد های انسانی و مقاومت زنده یاد عباس در برابر زندانبانان و انعطاف او در رابطه با دیدگاه های مختلف زندانیان اشاره داشت. پس از پایان صحبت های آقای یوسف اردلان نوبت به بیانیه ی سازمان های سیاسی رسید که متأسفانه به علت کسرت و ذیق وقت (کمیته) موفق به ارائه کامل آنها نشد، اما برخی از آنها خواندن و بقیه بردن اسامی آنها اکتفا گردید، که کمیته تلاش میکند در حد توان و امکانات تمامی پیام ها و سخنرانی ها را ضمیمه این گزارش به اطلاع عموم برساند.

در ادامه برنامه بزرگداشت خانم سرور صاحبی و آقایان احمد مصطفی نژاد و پرویز... و مجید زربخش سخرانی در رابطه با عباس بیان داشتند. فیلم هائی نیز در ارتباط با گوشه هائی از فعالیت های عباس و همچنین حضورش در جمع دوستان و برخوردهای امید بخش و پرنشاطش به نمایش گذاشته شد و در ادامه دولت هنرمندان (سیامک) چند قطعه از ترانه های مورد علاقه عباس را اجرا کرد که مورد توجه قرار گرفت و شرکت کنندگان مراسم با این هنرمند درخواندن ترانه ها همراهی و همنوایی کردند. برنامه بزرگداشت زنده یاد عباس عاقلی زاده پس از صرف شام همچنان تا نیمه شب با خواندن ترانه و صرف شراب و بیان خاطرات از طرف دوستان و همراهان عباس ادامه یافت.

در پایان یادآوری میشود که از طرف دوستان و علاقه مندان، مبلغ 700 یورو برای کمک به خانواده زندانیان سیاسی اهداء شد.